

ارزیابی کاربست الگوی انقلاب‌های شرقی و غربی بر انقلاب اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۶

محمد رادمرد^۱

عادل فاریابی^۲

چکیده

انقلاب‌ها از جمله پیچیده‌ترین پدیده‌های بشری‌اند. اگرچه در چارچوب مدل‌سازی‌های نظری تلاش می‌شود تا حداقل‌امکان به شکل ساده‌تری توضیح داده شوند. تاکنون دسته‌بندی‌های مختلفی از انقلاب‌ها ارائه شده است. یکی تقسیم‌بندی ساده و دوگانه‌ای که در بررسی تحولات انقلابی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته، دسته‌بندی ساموئل هانتینگتون از انقلاب‌هاست. او در یک نگاه کلی انقلاب‌ها را به دو دسته شرقی و غربی تقسیم می‌کند و برای هر یک ویژگی‌هایی برمی‌شمارد و ویژگی‌های این دو دسته انقلاب‌ها را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. بر این اساس، سوال این پژوهش از این قرار است که انقلاب اسلامی در کدام دسته از این دوگانه قرار می‌گیرد و این الگوبندی تاچه حد در تحلیل انقلاب اسلامی کارآمد است؟ فرضیه‌ای که این پژوهش به بررسی آن می‌پردازد ضمن تاکید بر نزدیکی انقلاب ایران به مدل غربی انقلاب‌ها و تفاوت‌های نسبتاً بنیادین آن با مدل انقلاب‌های شرقی، نقدهایی به این الگوبندی در تحلیل انقلاب اسلامی وارد می‌داند. برای بررسی این فرضیه، گردآوری داده‌ها به شکل کتابخانه‌ای خواهد بود و از روش مقایسه‌ای-تاریخی بهره خواهیم برد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، الگوی شرقی انقلاب، الگوی غربی انقلاب، ماهیت رژیم، نزاع‌های انقلابی.

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول).

m.radmard@umz.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0001-5681-0019>

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (جامعه‌شناسی سیاسی)، دانشگاه علامه طباطبائی.



مقدمه

انقلاب اسلامی رویداد عظیمی بود که جدا از تحولی که در عرصه سیاسی - اجتماعی ایجاد کرد، مباحث نظری انقلاب را نیز با تحول روبرو کرد. بی‌راه نیست اگر گفته شود که با وقوع انقلاب اسلامی چالش‌های پیش‌روی نسل‌های پیشین نظریه‌پردازی انقلاب بیش از پیش خود را نمایان ساخت و در قالب حضور نسل چهارم انقلاب‌ها توسط نظریه‌پردازانی چون گلدستون و جان فوران خود را بازنمایاند. با این حال، درک هرچه بیشتر انقلاب اسلامی در چارچوب فهم آن در میان گونه‌شناسی‌های انقلاب ممکن می‌گردد. اینکه انقلاب اسلامی را در دسته‌بندی‌های مختلف در کنار چه انقلاب‌هایی باید جای داد. این گونه‌شناسی عملاً سبب می‌شود شناخت و تحلیل انقلاب اسلامی به شکلی روشن‌تر ممکن گردد.

در این چارچوب تاکنون دسته‌بندی‌های متعددی از انقلاب به مثابه یک پدیده اجتماعی صورت گرفته است. در این میان به نظر می‌رسد، گونه‌بندی که کمتر مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته است، تقسیم انقلاب‌ها به دو دسته انقلاب‌های شرقی و انقلاب‌های غربی است که در کتاب ساموئل هانتینگتون با عنوان «سامان سیاسی: جوامع دستخوش دگرگونی» آمده است. گونه‌شناسی هانتینگتون فهم ما را درباره‌ی سنخ‌شناسی نیروهای حامی انقلاب، جغرافیای انقلاب، توالی و مسیری که انقلاب طی کرد، روشن می‌کند. بر این اساس پرسشی که در این مقاله به دنبال پاسخ به آن هستیم از این قرار خواهد بود: انقلاب اسلامی در کدام دسته از این دو گانه قرار می‌گیرد و این الگوبندی تاچه حد در تحلیل انقلاب اسلامی کارآمد است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی با مولفه‌های انقلاب‌های غربی همخوانی بیشتری دارد. این مقاله همچنین تلاش می‌کند تا با رویکردی نقادانه برخی کاستی‌های نظری این الگوبندی در بررسی انقلاب اسلامی را بازنماید.

پیشینه پژوهش

هانتینگتون اگرچه کانون پژوهش‌های خود را بر مفهوم «انقلاب» بنا نهاده، اما بررسی‌های او درباره ثبات سیاسی، وی را به زمینه‌های وقوع انقلاب کشاند. از جمله مفهوم «توسعه نامتوازن» برآمده از اندیشه‌های او برای بسیاری از پژوهشگران آشناست. چارچوب مفهومی دیگری که مورد توجه او قرار گرفت، تقسیم‌بندی دو گانه و نظری وی درباره انقلاب‌هاست (الگوهای شرقی و غربی انقلاب) که در این مقاله مورد تاکید قرار گرفت. اگرچه کاربست مفهوم توسعه نامتوازن (توسعه ناموزون) بر انقلاب اسلامی صورت پذیرفته و یرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی» بر اساس این چارچوب مفهومی تلاش کرد تا وقوع انقلاب اسلامی را تحلیل کند؛ اما تاکنون پژوهشی درباره انقلاب

اسلامی بر اساس الگوهای انقلاب‌های شرقی و غربی انجام نشده است. از این جهت این پژوهش با رویکرد نظری نوآورانه به انقلاب اسلامی می‌نگرد. به نظر می‌رسد حتی بتوان در پژوهشی دیگر انقلاب مشروطه را نیز بر اساس این رویکرد مورد تحلیل قرار داد و نسبت آن را با الگوهای دوگانه هانتینگتون به بحث گذاشت.

چارچوب مفهومی: الگو شرقی و غربی انقلاب

هانتینگتون در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» تلاش می‌کند تا دو الگوی متفاوت از انقلاب‌ها را از یکدیگر تمایز بخشد: الگوهای غربی و شرقی انقلاب. پیش از بیان تمایزات این دو الگو باید تعریف انقلاب از منظر هانتینگتون را تشریح کرد. از نظر او انقلاب «یک دگرگونی سریع، بنیادی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها و اسطوره‌های مسلط بر یک جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت و سیاست‌های حکومتی است.» (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۸۵).

تمایز میان دو الگوی شرقی و غربی انقلاب در اندیشه هانتینگتون متنوع است: از جمله تفاوت میان الگوی غربی و شرقی انقلاب در نوع ایجاد نهادهای سیاسی است. «در الگوی غربی نخست نهادهای سیاسی رژیم پیشین برانداخته می‌شوند و سرانجام، نهادهای سیاسی تازه‌ای آفریده می‌شوند. اما انقلاب شرقی با تحریک گروه‌های تازه به صحنه سیاست آغاز می‌شوند و در پایان نهادهای سیاسی سامان پیشین با خشونت سرنگون می‌شوند» (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۸۸).

ویژگی تمایز بخش دیگر در انقلاب‌ها را هانتینگتون اینگونه برمی‌شمارد: در فرهنگ‌های غربی برای سقوط نمادین یا عملی رژیم پیشین می‌توان یک تاریخ بسیار دقیق قائل شد: ۱۴ جولای ۱۷۸۹ برای فرانسه یا ۱۵ مارس ۱۹۱۷ برای روسیه که آغاز فراگرد انقلابی و فعالیت گروه‌های تازه در صحنه سیاسی را بازمی‌نمایاند. سرانجام نیز یکی از این گروه‌های رقیب بر دیگران پیروز شده و با چیرگی بر رقبا و بدست گرفتن نهادهای سیاسی نظم را دوباره برقرار می‌سازد (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۹۵). در انقلاب‌های شرقی اما رژیم پیشین قدرت، مشروعیت و ماهیتی نو دارد و به همین علت به راحتی فرو نمی‌پاشد. «این رژیم را باید سرنگون کرد.» از جمله مهمترین ویژگی‌های انقلاب غربی وجود یک دوره نابسامانی و بی‌دولتی است که در آن میان میانه‌روها، ضدانقلابیون و تندروها نبرد برای بدست گرفتن قدرت در جریان است. در انقلاب‌های شرقی اما در یک دوره طولانی شاهد «قدرت دوگانه» هستیم که در آن در حالی که انقلابیون در حال گسترش دامنه اشتراکات سیاسی خود هستند، حکومت و انقلابیون هر یک بر بخش‌هایی حاکمند (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۹۵). بدین ترتیب در انقلاب غربی نبرد قدرت میان گروه‌های انقلابی در جریان است (بخصوص تندروها و میانه‌روها) و در انقلاب شرقی میان یک گروه انقلابی و نظام

مستقر.

در انقلاب‌های غربی، انقلاب «از رهگذر واژگونی نهادهای سیاسی جا افتاده، اشتراک سیاسی و آفرینش نهادهای نوین» راه خود را می‌جوید. به تعبیری آنچه کرین بریتون می‌گوید انقلاب‌های غربی شاهد سقوط رژیم پیشین، ماه غسل انقلابی، روی کار آمدن میانه‌روها و تلاش ضدانقلابیون برای سرنگونی آنها، روی کار آمدن تندروها و عصر حاکمیت ارباب و پاکدامنی و سرانجام فروکش شدن تب انقلاب است (بریتون، ۱۳۸۲). در حالی که انقلاب شرقی مسیر دیگری را می‌پوید: آفرینش نهادهای سیاسی قبل از واژگونی نهادهای سیاسی پیشین تحقق می‌یابد (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۹۵-۳۹۶).

تمایز دیگر انقلاب‌های شرقی و غربی به جغرافیای مبارزه انقلابی بازمی‌گردد. در انقلاب غربی انقلابیون ابتدا «در پایتخت به قدرت می‌رسند و سپس به تدریج سلطه‌شان را بر روستاها گسترش می‌دهند. اما در انقلاب شرقی انقلابیان از مناطق مرکزی و شهری کشور عقب نشینی می‌کنند» و در منطقه‌ای دور از پایتخت با تبلیغات و ارباب روستائیان را با خود همراه کرده و دایره اقتدار خود را به ترتیب با حملات تروریستی، چریکی و جنگ‌های منظم ادامه می‌دهند. بدین ترتیب «آخرین مرحله نبرد انقلابی، اشغال پایتخت است» (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۹۶).

هانتینگتون پایان مبارزه در این دو الگوی انقلاب را اینگونه تشریح می‌کند: در انقلاب غربی پایان نبرد زمان مشخص ندارد. آن زمانی نبرد پایان می‌یابد که یکی از گروه‌های انقلابی به تدریج تفوق خود را بر دیگران نشان داده و نظم را با تثبیت قدرت خود برقرار سازد. در حالی که در انقلاب‌های شرقی «تاریخ پایان فراگرد انقلابی را می‌توان به گونه‌ای نمادین یا واقعی مصادف با قبض نهایی قدرت به دست انقلابیون در پایتخت رژیم پیشین به دقت تعیین کرد.» مثل ۳۱ ژانویه ۱۹۴۹ برای انقلاب چین و یا اول ژانویه ۱۹۵۹ برای انقلاب کوبا (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۹۶-۳۹۷). سرعت فروپاشی شاخص دیگری است که هانتینگتون برای تمایز دو انقلاب بر آن تاکید می‌کند. از نظر او در انقلاب غربی فروپاشی نهادهای مرکزی و نمادهای قدرت بسیار سریع رخ می‌دهد. به عنوان مثال بلشویک‌های انقلابی که رهبران‌شان در تبعید و یا در سیبری به سر می‌بردند در فاصله یک سال بعد به فرمانروایان اصلی روسیه تبدیل شدند. در نقطه مقابل آنها، در انقلاب شرقی نبرد با حاکمان رژیم پیشین بسیار زمان‌بر است. به عنوان مثال انقلابیون چینی ۲۲ سال مبارزه را تجربه کردند و با پیاده روی طولانی، نبرد با ژاپنی‌ها و ... سرانجام به پیروزی رسیدند (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۹۷).

دیگر تفاوت انقلاب‌های غربی و شرقی در ماهیت رژیم پیشین نهفته است. معمولاً انقلاب غربی «برضد رژیمی سنتی صورت می‌گیرد که در راس آن یک شاه مطلق یا اشرافیته زمین‌دار قرار گرفته باشد.» این انقلاب

عمدتاً در شرایط بحران مالی و یا زمانی رخ می‌دهد که حکومت در جذب نخبگان و عناصر نخبه شهری ناکارآمد عمل کنند و یا طبقه حاکم اراده فرمانروایی خود را از دست بدهند (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۹۸). انقلاب شرقی اما بر ضد رژیم‌های نوین شده که از طبقه متوسط در دستگاه دولت بهره می‌برد رخ می‌دهد یا کشوری که ثروت و قدرت استعمارگر به حکومت محلی آن در زمینه اقتدار سیاسی و نظامی برتری کوبنده‌ای بخشیده است. بنابراین طبیعی است که انقلابیون برای پیروزی باید از شهرها خارج و به روستاها پناه ببرند (هانتینگتون، ۱۳۹۳: ۳۹۸). هانتینگتون تأکید می‌کند برخلاف انقلاب‌های غربی که در آن برای دوره‌ای کوتاه میانه‌روها به قدرت می‌رسند؛ در انقلاب شرقی میانه‌روها آنقدر ضعیفند که یا باید به تندروها و یا ضدانقلابیون پیوندند (هانتینگتون، ۱۳۹۲، ۳۹۹) همچنین او تأکید دارد در انقلاب‌های غربی، ارباب در مراحل بعدی انقلاب و بدست تندروها صورت می‌گیرد؛ در حالی که در انقلاب‌های شرقی انقلابیون ارباب را زمانی به کار می‌گیرند که ضعیفند و هنوز با قدرت فاصله زیادی دارند و هدف از ارباب نیز ترغیب روستائیان جهت پیوستن به انقلاب است و هرچه جنبش انقلابی نیرومندتر می‌شود، از ارباب انقلاب کاسته می‌شود.

باید توجه داشت الزاماً همه مراحل و اشکال یک انقلاب به طور کامل از یک الگو تبعیت نمی‌کند بلکه ممکن است برخی از مراحل انقلاب از یک الگو و برخی دیگر از الگوی دیگر باشد (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۸۸-۳۸۹). بر این اساس مقاله حاضر بر اساس مولفه‌های ذکر شده در تمایز میان الگوهای غربی و شرقی انقلاب چهار مورد را گزینش کرده و آنها را معیاری برای ارزیابی درباره انقلاب اسلامی قرار می‌دهد:

۱- ماهیت رژیم پیشین (آیا انقلاب علیه یک حکومت سنتی رخ داد یا حکومتی نوین شده؟)

۲- جغرافیای مبارزه و انقلاب (میزان جایگاه و اهمیت پایتخت یا مرکز در وقوع انقلاب)

۳- تاریخ و زمان پیروزی انقلاب (اینکه آیا می‌توان زمان مشخصی را برای پیروزی انقلاب مشخص ساخت؟)

۴- نبرد پایانی (آیا انقلاب شاهد یک دوره ناسامانی و درگیری میان میانه‌روها و تندروهاست یا شاهد دوره‌ای از حاکمیت دو گانه میان انقلابیون و حکومت پیشین هستیم؟)

روش‌شناسی پژوهش

اگر بخواهیم رویکرد و گستردگی مارش و استوکر را از روش مقایسه‌ای بپذیریم، بنظر بتوان این پژوهش را نیز در چارچوب روش مقایسه‌ای گنجانند. این دو متفکر «مطالعات موردی کشورها در چارچوب مقایسه‌ای» را از جمله انواع گوناگون تحلیل مقایسه‌ای می‌دانند. بر این اساس مطالعات موردی در

صورتی که به ارزیابی مفهیمی که در جای دیگر توسعه یافته‌اند پردازد و یا به آزمون یک نظریه یا فرضیه عمومی اقدام کند، مقایسه‌ای است (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۲۸۶-۲۸۸).

کاربست چارچوب مفهومی ساموئل هانتینگتون بر انقلاب اسلامی

نویسندگان این مقاله در تلاش هستند تا در ادامه این مقاله چهار مولفه استخراج شده از نظریه ساموئل هانتینگتون در دو الگوی شرقی و غربی انقلاب اسلامی را بر اساس واقعیت‌های ایران در دوره پهلوی و سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار دهند.

۱. ماهیت رژیم پیشین؛ وجود یک حکومت مطلقه

همچون حکومت‌ها در الگوهای غربی مورد نظر ساموئل هانتینگتون، حکومت پهلوی حکومتی سنتی با محوریت یک شاه مطلقه بود. پس از سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه تلاش‌های زیادی «در جهت از میان بردن وضعیت پراکنده‌گی قدرت سیاسی و ایجاد کنترل متمرکز بر آن انجام داد» (بشیریه، ۱۳۸۷: ۸۴). ریشه رویه استبدادی محمدرضا شاه در گرایش به پادشاهی سرکوبگر و قلدرمانه، به نحوه حکومت پدرش در دهه ۱۳۱۰ بازمی‌گشت (فوران، ۱۳۹۲: ۲۵۶). بدین ترتیب، علیرغم اینکه مدتی طول کشید تا رضاشاه و محمدرضا شاه حکومت مطلقه و استبدادی خود را مستقر کنند، اما در نهایت حکومت پهلوی نیز همچون نظام‌های پیش حاکم بر ایران استبدادی بود. دوره نظام استبدادی شاه از سال ۱۳۴۱- آغاز و تا سال ۱۳۵۶ به طول انجامید (لینز و شهابی، ۱۳۹۳: ۳۷۵).

در واقع در طول این دو دهه حکومت شاه سلطانی بود. آنچه سبب شد تا حکومت شاه به این سمت سوق یابد را در دو عامل باید جستجو کرد: نخست اصلاحات ارضی علیه مالکین بزرگ و در پی آن رویارویی با گروه‌های مذهبی مخالف که دو گروه مستقل اجتماعی را از میان برداشت. دوم درآمدهای عظیم نفتی، منابع مالی قابل توجهی را برای شاه مهیا ساخت (لینز، شهابی، ۱۳۹۳: ۳۸۰). در این حکومت سنتی و استبدادی تصمیم‌گیری درباره عموم مسائل کشور بر شخص شاه متمرکز بود. این اقتدارگرایی فردی بسیار مریدپرور بود. منوچهر اقبال نخست وزیر ایران در طی سخنرانی در مجلس شورای ملی گفته بود: «من به اراده شاه در این جا هستم و تا اراده ملوکانه مقتضا کند در سمت خود باقی خواهم ماند» (سریع‌القلم، ۱۳۹۷: ۱۸۹).

اراده شاه بر وجود یک حکومت مطلقه در همان دقایق اولیه بازگشت به ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بروز کرد. وی در بدو ورود به فرودگاه، این نوع تحکیم را از خود نشان داد، وقتی که به نعمت‌الله نصیری به طوری که همه بشنوند گفت «چه کسی به تو درجه سرتیپی داده؟

نمی‌توانستید صبر کنید تا من بیایم؟» این واقعیت نشان می‌داد مهم‌ترین اتفاق سیاسی بعد از بازگشت محمدرضا پهلوی به ایران این بوده که او مصرا تصمیم گرفته بود حکومت کند نه صرفا سلطنت (سریع‌القلم، ۱۳۹۷: ۱۷۸). امری که تحقق یافت و حتی فراتر از آن در دهه ۱۳۴۰ به تدریج به ایجاد یک حکومت مطلقه منجر شد. در واقعه در این دهه نظام کشورداری حول محور شخص شاه شکل گرفته بود؛ «نظامی که در سال‌های پس از مصدق آهسته جایگزین بقایای نظام مبتنی بر قانون اساسی شده بود. الگوی انقلابی ساختگی به نام انقلاب شاه و ملت شالوده اصول حکومتی نوینی شد که بر اساس مشروعیت تاریخی سلطنت بود» (بایندر، ۱۳۹۹: ۴۶). در این میان و برای برقراری این حکومت مطلقه شاه بارها علیه قانون اساسی مشروطه اقدام کرد از همین رو می‌توان مدعی شد «حکومت شاه یک خدایگان‌سالاری روشنفکرانه بود.» (گرو، ۱۴۰۰: ۵۳).

بدین ترتیب حکومتی که در دو دهه پایانی ایران عصر پهلوی روی کار آمد بر سه بنیاد و رکن اصلی استوار بود: نخستین پایه و رکن اصلی، حکومت شخصی شاه بود. به عبارتی بهتر شاه با قرار گرفتن در نوک هرم قدرت و با وابسته کردن تمام دیگر نهادها به شخص خود و دربار پایه اصلی حکومت را بر خود استوار کرد. دومین رکن قدرت حکومت پهلوی شبکه اجرایی آن بود که شامل هیئت دولت، حزب رستاخیز، مجلس و بوروکراسی می‌شد و بالاخره سومین رکن آن، حکومت بوسیله مجموعه‌ای از نهادهای نظامی و شبه نظامی بود (کامروا، ۱۳۹۸: ۳۰-۳۱). این رکن سوم در ایجاد حکومت مطلقه شاه بسیار حائز اهمیت بود. از زمان بازگشت شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مدت ۲۵ سال ارتش مهم‌ترین پشتیبان و تکیه گاه حکومت شاه بود. «ارتشی که همزمان با طرد و افول تدریجی سایر نیروها بر عظمت و بزرگی‌اش افزوده شد.» زمانی که شاه میانه خود را با ناسیونالیست‌ها به دلیل واقعه ملی شدن صنعت نفت، با زمین داران بزرگ به سبب اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰، با نیروهای اسلامی به واسطه سیاست‌های ضد مذهبی، با توده‌های مردم به دلیل پیروی آنان از روحانیت و همچنین با نیروهای لیبرال به دلیل سرکوب گسترده مخالفین به هم زد، دیگر هیچ پایگاهی در درون جامعه نداشت. به غیر از ارتش تنها تکنوکرات‌ها و بازرگانانی که از رشد اقتصادی دهه ۱۳۴۰ سود برده بودند، همراه شاه بودند (خرمشاد، ۱۳۸۵: ۱۰-۱۱).

شاه در راستای تحکیم حکومت مطلقه خود در مدت بیست سال به طور متوالی چهار حزب تأسیس کرد. دو حزب سلطنت طلب در دهه ۱۳۳۰، یک حزب تکنوکرات (ایران نوین) در دهه ۱۳۴۰ و بالاخره یک حزب انحصاری (حزب رستاخیز) در دهه ۱۳۵۰ که انحصار ورود به مجلس شورای ملی را در اختیار داشتند. هیچ یک از این احزاب جایگاه و پایگاه مردمی نداشتند و فاقد حیات واقعی نیز بودند (خرمشاد، ۱۳۸۵: ۱۰-۱۱).

۲. اهمیت پایتخت یا مرکز در وقوع انقلاب

همان‌طور که گفته شد در انقلاب‌های غربی، انقلابیون ابتدا کار خود را از پایتخت شروع می‌کنند و به تدریج به شهرستان‌های کوچک و روستاها می‌رسند؛ در حالی که در انقلاب‌های شرقی، پایتخت آخرین نقطه‌ای است که توسط انقلابیون تصرف می‌شود. مروری بر آنچه طی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در جریان انقلاب اسلامی رخ داد به خوبی بیانگر آن است که انقلاب اسلامی با آنچه هانتینگتون انقلاب غربی می‌نامد همخوانی بیشتری دارد. انقلاب اسلامی یک جنبش شهری بود، تظاهرات و اعتراض عمدتاً در شهرهای بزرگ و به ویژه تهران به وقوع پیوست.

درست است که بسیاری از دهقانان فاقد زمین در این انقلاب حضور داشتند، اما آن‌ها برای ابراز ناخشنودی خود و همراهی با نارضایتی عمومی، به شهرها می‌رفتند. در ایران، ایده شهر به منزله مرکز بروز نارضایتی به اندازه خود شهر قدمت داشت (بیات، ۲۰۱۰: ۲۱۱). نکته قابل تامل آنکه، در عموم دوره پهلوی دولت بیشتر توجه خود را به شهرها معطوف می‌داشت. عموم سیاست‌گذاری‌های پهلوی معطوف به شهرها و به طور خاص تهران بود و در این میان اصلاحات ارضی و برخی دیگر از اصول انقلاب سفید نقش استثناء را داشتند. در واقع این اصول روستامحور هم بیشتر از سوی غرب تبلیغ و تشویق می‌شد. از همین روست که امیرعباس هویدا که ۱۳ سال نخست‌وزیر ایران بود صریحاً اعلام می‌داشت «من اول دولت شهرنشینان هستم. به خاطر اینکه آنجایی که شلوغ می‌شود شهرهاست» (عالیخانی، ۱۳۸۱: ۱۹۱).

یکی از علل شهری بودن انقلاب اسلامی به ماهیت شهر در این بخش از جهان بازمی‌گردد. همچنان که عموم امکانات در شهرها و به طور خاص تهران بود، انقلاب نیز از همین بخش‌ها شروع شد. چیرگی شهر در ایران مانند دیگر جوامع خاورمیانه، به شکلی آشکار وجود داشت. پایتخت موقعیت سهمگینی در ابعاد گوناگون در زندگی ایرانیان پیدا کرد. ۶۷ درصد دانشجویان در دانشگاه‌های تهران نام نویسی می‌کردند؛ ۲۹ درصد کل صنایع و ۴۶ درصد صنایع بزرگ در تهران قرار داشتند؛ ۴۳ درصد تخت‌های بیمارستانی در این شهر بود. ۶۱ درصد کل روزنامه‌ها و مجلات ایرانی در تهران به چاپ می‌رسید. توسعه اقتصادی پایتخت به همراه منابع فرهنگی و آموزشی مستقر در این شهر، مهاجرت شتابان و غیرعادی روستائیان به شهرها را تشویق می‌کرد. امری که سبب گسترش حلبی‌آبادها در نزدیکی شهرهای بزرگ شد (مک‌دانیل: ۱۳۸۹، ۱۸۴-۱۸۵). از سوی دیگر تهران محلی برای نشان دادن چهره غربی و تهاجمی مدرنیزاسیون پهلوی بود. چهره‌ای که با عموم جامعه ایران سنخیتی نداشت. این چهره از مدرنیزاسیون اگرچه در تهران بیشتر خود را نشان می‌داد، اما حتی در تهران همه عموم مردم همراه آن نبودند. تهران صحنه نمایش

سناریوی رشد صنعتی و توسعه اقتصادی ناشی از انقلاب سفید و تمدن بزرگ بود. جایی که جذب‌کننده انبوه بیکاران مهاجر از روستاها بود. همان کسانی که در جریان اصلاحات ارضی هیچ زمینی نصیب‌شان نشده بود. تهران جایی بود که هتل‌های بزرگ و رستوران‌های مدرن، مشروب فروشی‌ها و سایر مراکز تفریحی در آن جای داشت. جایی که در آن بخشی از جامعه در تقلید از غرب، لباس‌های دوخت ایران را نمی‌خریدند. جایی که در آن مسابقه‌ای شتابان به سوی ارزش‌های غربی در جریان بود. فاصله و شکاف بین شمال و جنوب در تهران، نمایانگر شکاف و جدایی عمیق بین آنانی است که به عنوان طاغوتی خوانده می‌شدند و کسانی که قرآن از آنها با نام مستضعفین، محرومین و فقرا نام می‌برد (خرمشاد، ۱۳۸۵: ۳۷).

عموم گروه‌های مخالفین هم در تهران شکل می‌گرفتند. رهبری گروه‌های ملی و مذهبی و حتی چپ در تهران بود. حتی نگاهی به پیشینه سازمان مجاهدین خلق ایران نیز بیانگر این واقعیت است که این سازمان از تهران شکل گرفت و به شهرستان‌ها گسترش یافت. در واقع در نیمه دهه ۱۳۴۰، این سازمان توسط شش تن از اعضای پیشین نهضت آزادی و تازه فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران تشکیل شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۶۰۵).

در خود تهران نیز بخشی از شهر بیش از نقاط دیگر نماد انقلاب اسلامی بود. بنظر به طور خاص می‌شود از خیابان و میدان انقلاب نام برد. خیابان و میدان انقلاب یکی از شاخص‌ترین مکان‌های سده معاصر شهر تهران بوده است. از زمان ساخت دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ در این بخش از شهر، این مکان به عنوان جایگاه کانون تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور سر برآورد. «ساخت دانشگاه تهران و رفت و آمد قشر دانشگاهی و روشنفکران موجب شد که بافت پیرامون به سرعت هویت فرهنگی بیابد: چه به سبب اقامت استادان و دانشجویان در خانه‌های مجاور دانشگاه و چه به علت گشایش کتاب فروشی‌های متعدد، دارالترجمه‌ها، دفاتر، حقوقی انتشاراتی‌ها و... از آنجا که در تاریخ معاصر ایران قشر روشنفکر دانشگاهی در تمام تحولات وزنه اساسی به شمار می‌آمد کانون یارگیری‌های سیاسی و برگزاری هرگونه مراسم، سخنرانی و راهپیمایی دانشگاه تهران و پیرامون آن بود.» اهمیت میدان انقلاب در تقابل‌های انقلابی سبب شد که بعدها «نام خیابان مقابل دانشگاه به خیابان انقلاب و نام میدان ۲۴ اسفند به میدان «انقلاب» تغییر کند تا همیشه نقش بی‌همتای این مکان در انقلاب ۱۳۵۷ به یادگار بماند» (کاویانی؛ عزیززی کاوه، ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۶۳).

به طور کلی عمده حوادث مهم انقلاب اسلامی نیز در تهران رخ داد. پرجمعیت‌ترین تظاهرات‌ها در این شهر رخ داد. از جمله در روز عید فطر ۱۳۵۷ (۱۳ شهریور) نیروهای انقلابی ضمن اجتماع در چند نقطه تهران و همچنین تپه‌های قیطریه پس از برگزاری نماز عید فطر در خیابان‌ها به راه افتاده و تظاهرات وسیعی را رقم زدند. آنها سرانجام در میدان شهید (آزادی) با قرائت قطعنامه‌ای به تظاهرات خود پایان دادند. در جریان این تظاهرات،

شرکت کنندگان با خود پلاکاردهایی متضمن ضدیت و مخالفت با رژیم سلطنتی و دستگاه حاکمه حمل می کردند. تظاهرات روز ۱۶ شهریور به همین ترتیب برگزار شد. در تظاهرات جمعه ۱۷ شهریور مجدداً اجتماعی در میدان ژاله تهران برقرار شد. تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات عید فطر (۱۳ شهریور) و روز ۱۶ شهریور از طرف مطبوعات متجاوز از یک میلیون نفر تخمین زده شد (قانعی فرد، ۱۳۹۰، ۴۴۸-۴۴۹).

۳. تاریخ دقیق پیروزی انقلاب

همچون انقلاب‌های غربی چون انقلاب کبیر فرانسه در انقلاب اسلامی هم می‌توان روز دقیق و خاصی را به عنوان روز پیروزی انقلاب نام برد. ۲۲ بهمن سالروز پیروزی انقلاب اسلامی است. اگرچه روزهای منتهی به این روز سرعت تحولات بسیار بالا می‌گیرند، اما به طور خاص در ۲۲ بهمن است که انقلاب به پیروزی می‌رسد. به طور کلی ضربه نهایی به رژیم شاه در حدفاصل تاریخ ۲۱ تا ۲۲ بهمن رخ داد. آغاز این درگیری دو روزه، زمانی بود که بر اثر حمله گارد شاهنشاهی به پادگان نیروی هوایی در نزدیکی میدان ژاله، مردم انقلابی به طرف پادگان نیروی هوایی شتافتند و با پشتیبانی فدائیان و مجاهدین با نیروهای گارد شاهنشاهی درگیر شدند (آبراهامیان: ۱۳۹۲، ۲۸۸).

هدف گارد سلطنتی که از نخبگان ارتش تشکیل می‌شد این بود که شورش کادر همافران و تکنیسین‌های پرواز را که به حمایت از انقلابیون برآمده بودند سرکوب کنند. زمانی که تقابل میان این دو نیروی دولتی به اوج خود رسید و خبر آن به گوش فدائیان، مجاهدین و برخی دیگر از گروه‌های مسلح دیگر رسید آنها نیروهای خود را تجهیز کرده به تقسیم سلاح در بین اعضا و هواداران خود پرداخته و برای حمایت از کادر شورشی نیروی هوایی حرکت کردند و توانستند حمله گارد سلطنتی را به شکل موفق‌تری دفع کنند (کدی، ۱۳۹۰: ۴۳۶).

درگیری‌های ۲۱ بهمن منحصر به تقابل علیه گارد سلطنتی نبود. عملاً «تا ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن درگیری از خیابان‌های اطراف مرکز آموزش هوایی به تمام شهر سرایت کرد و از ساعت یک بعد از ظهر حمله به کلاتری و تأسیسات نظامی در داخل شهر شروع شد و انقلابیون در موضع قوی تر قرار گرفتند» (فوزی، ۱۳۹۲: ۱۵۲-۱۵۳). اوج نبرد اما در ۲۲ بهمن به وقوع پیوست. روزی که نام آن با پیروزی انقلاب اسلامی گره خورده است. در این روز نبرد به اوج رسید. زمانی که «چهار سازمان عمده چریکی، حزب توده، ارتشیان فراری با کمک هزاران داوطلب مسلح، بیشتر انبارهای مهمات، پادگان‌های گارد شاهنشاهی، زندان اوین، دانشکده افسری و پادگان‌های اصلی ارتش را که بدون نگاهبان بودند، به تصرف در آوردند.» ساعت ۲ بعد از ظهر همین روز بود که فرمانده ستاد ارتش اعلام کرد که ارتش در مبارزه میان بختیار و شورای انقلاب بی‌طرف است

(آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۶۵۲).

آنگونه که روزنامه لوموند گزارش می‌دهد در این شرایط مناطق اطراف میدان ژاله بسیار شبیه صحنه‌های کمون پاریس در انقلاب فرانسه شده بود. به ویژه هنگامی که مردم به انبارهای اسلحه هجوم آورده بودند و آن را در بین خود توزیع می‌کردند. «به گزارش نیویورک تایمز برای نخستین بار از هنگام آغاز بحران سیاسی از حدود یک سال پیش مردم با ماشین‌ها و سلاح‌های نظامی در خیابان‌ها ظاهر شده بودند» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۸۸).

صحنه پایانی نبرد بین انقلابیون و نیروهای رژیم سابق را باید در فتح صدا و سیما دید. زمانی که مرکز فرستنده رادیو و تلویزیون دولتی، بعد از ظهر ۲۲ بهمن به تصرف نیروهای انقلابی درآمد و بدین ترتیب سقوط حکومت پهلوی به مرحله قطعی رسید (طلوعی، ۱۳۷۸: ۳۰۰). ساعت ۶ بعد از ظهر این روز بود که رادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است، صدای حقیقی ایران، صدای انقلاب» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۶۵۲). بنابراین نادرست نیست اگر ۲۱ و ۲۲ بهمن را روزهای اوج انقلاب اسلامی و ۲۲ بهمن را روزی پیروزی انقلاب نام‌گذاری کرده‌اند. بخصوص آنکه در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن شاهد فتح زندان‌ها، ساختمان‌های پلیس، اسلحه‌خانه‌ها و دیگر پایگاه‌های نظامی بودیم. (کدی، ۱۳۹۰: ۴۳۶)

۴. تقابل میان نیروهای سیاسی و پایان نبرد

ائتلاف میان نیروهای انقلابی علیه شاه در یک دسته‌بندی کلی سه جریان را در برمی‌گرفت. جریان مذهبی که عمده‌ترین و توده‌ای‌ترین جریان بود. اگرچه این جریان همدست و همگن نبود، اما شاخص‌ترین نماد این نیرو حزب جمهوری اسلامی بود. جریان دوم، ملی‌گرایان بودند. جبهه ملی و نهضت آزادی در زمره این جریان بودند. جریان سوم نیروهای چپ بودند. تنوع در این جریان زیاد بود. اما شاید حزب توده را بتوان نماینده سیاسی (و غیر مسلح) این جریان دانست. اگرچه در تقابل با شاه همه این نیروها با یکدیگر ائتلاف کردند، اما نقاط تمایز این سه جریان آنقدر زیاد بود که پس از پیروزی و سقوط شاه خیلی زود نمایان شد.

تقابل جریان ملی‌گرا و چپ بیشتر جنبه تئوریک داشت و در عرصه مطبوعاتی و رسانه‌ای خود را نشان می‌داد. اما تقابل جریان مذهبی و جریان‌های ملی‌گرا و چپ در صحنه سیاسی کشور جنبه کاملاً عینی و سیاسی داشت. اگر بخواهیم جریان ملی‌گرا را بر اساس سوابق شخصیت‌ها گسترده فرض کنیم، بنظر تقابل میان جریان ملی‌گرا و مذهبی دو پرده داشت. اول تقابل نیروهای مذهبی با دولت موقت مهدی بازرگان و دوم تقابل حزب جمهوری اسلامی و رئیس‌جمهور، ابوالحسن بنی‌صدر. با توجه به نزدیکی رئیس‌جمهور و مجاهدین خلق و یارگیری صورت گرفته، بنظر پرده دوم تقابل میان جریان مذهبی و جریان ملی‌گرا، به نوعی تقابل میان

جریان مذهبی و یکی از نیروهای شاخص جریان مسلح نیز بود. آخرین پرده از این رویاروی‌های پیاپی به مقابله جریان مذهبی و حزب توده به نمایندگی از جریان چپ (سیاسی) اختصاص داشت که پایان مناقشات ابتدای انقلاب را رقم زد و به عبارتی انقلاب تثبیت شد.

بنابراین اختلاف میان اردوگاه انقلاب در روزهای پس‌انقلابی خیلی زود شروع شد. تا پیش از این توجه همه نیروها به سمت اخراج شاه از کشور بود. مشکل این بود که تصویری که هر جریان از نظام سیاسی آینده داشت متفاوت بود. برخی جریان‌ها به نظام دموکراتیک می‌اندیشیدند. برخی دیگر نظامی سوسیالیستی را ترجیح می‌دادند و در نهایت آنچه جریان مذهبی می‌خواست نظامی اسلامی بود. مهم این بود که کدام جریان در میان توده مردم همراهی بیشتری داشت. واقعیت نشان داد اکثریت چیزی را می‌خواست که امام خمینی می‌خواست: جمهوری اسلامی.

بنظر تفاوت دیدگاه میان نیروهای ملی‌گرای لیبرال و جریان مذهبی را این‌گونه بتوان به تصویر کشید: «احزاب مذهبی ضدغرب و ضدامپریالیسم بودند و قدرت فکری خود را از ادیبان و متفکران سنتی بر می‌گرفتند.» در مقابل اما «احزاب لیبرال سکولار بودند و تحت تاثیر سنن فکری غرب قرار داشتند» (بشیریه، ۱۳۹۳: ۱۹۳). مهمترین زمینه اختلاف دو طرف به نگاه آنان به انقلاب بازمی‌گشت: دولت موقت ائتلافی بود از احزاب و گروه‌های اپوزیسیون کوچک و محدود دوران پیش از انقلاب شامل گروه‌هایی چون جبهه ملی، حزب ایران، حزب ملت ایران و نهضت آزادی. پیوند دیوانی و ساختاری میان نیروهای حاضر در دولت موقت و حکومت قدیم آنان را در چشم نیروهای مذهبی، غیرانقلابی و حتی محافظه‌کار نشان می‌داد. در مقابل نیروهای مذهبی حاضر در نهادهای انقلابی توده‌ای محصول فرایند انقلاب بودند. بدین ترتیب دادگاه‌های انقلابی، کمیته‌ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به تدریج در مقابل دادگاه‌ها، پلیس و ارتش قدیم قرار گرفتند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۳۵). این رویارویی به حذف دولت موقت در آبان ۱۳۵۸ منجر شد.

دومین پرده تقابل این دو جریان سیاسی در بهار ۱۳۶۰ به نقطه انفجار رسید. تقابلی که البته در تمام این دوره ادامه داشت. در واقع «در بهار ۱۳۶۰ تضادهای سیاسی به بالاترین حد رسید.» پیش از آن و در اواخر اردیبهشت ۱۳۶۰، بنی صدر انجام یک همه‌پرسی را پیشنهاد کرد که با مخالفت امام خمینی روبه‌رو شد. دو هفته بعد بنی صدر در سخنانی گفت: «به محض اینکه جنگ تمام شود من هم آن سختی فولاد را در جبهه داخلی به دست می‌آورم و با تمام توان و قدرتی که از اراده و رأی شما ناشی می‌شود، در برابر هرگونه تجاوز به آزادی‌ها و حقوق مردم مستضعف ایران می‌ایستم. مرا از محاکمه نترسانید» اینگونه بود که در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ امام حکم فرماندهی کل قوای بنی صدر را لغو و پس از آن مجلس شورای اسلامی نیز در ۳۱ خرداد، طرح عدم کفایت او را تصویب

کرد. «همزمان نیروهای حزب‌اللهی به خیابان‌ها آمده و خواستار اعدام بنی‌صدر شدند (دلآوری و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۱۸).

این تصمیمات سرنوشت‌ساز سیاسی در حالی اتخاذ شد که در همین زمان نمایندگان ملی‌گرای مجلس اول شورای اسلامی مشکل را نه از سوی رئیس‌جمهور، بلکه در ناهماهنگی مجلس با خواست‌های وی می‌دانستند و از این رو «خواهان انحلال مجلس و برگزاری دوباره‌ی انتخابات بودند». این دسته از نمایندگان «در روز رأی‌گیری برای عدم صلاحیت بنی‌صدر، مجلس را ترک کردند تا مجلس از اکثریت بیفتد. لیکن چنین اتفاقی نیفتاد» و طرح استیضاح بنی‌صدر به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید (احمدی، ۱۳۹۷: ۳۲۲).

در این درگیری و تقابل، مجاهدین خلق از بنی‌صدر حمایت کرد و در روزهای نیمه دوم خرداد، مدام اطلاعیه‌های مختلفی در حمایت از وی منتشر می‌کرد» این گروه سرانجام اعلام کرد که به مبارزه مسلحانه متوسل خواهد شد و همزمان با خروج بنی‌صدر تقابل میان مجاهدین خلق و نیروهای مذهبی و حزب جمهوری اسلامی به اوج خود رسید (دلآوری و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۱۸). این تقابل اگرچه باعث شهادت برخی از نیروهای نخبه‌جریان مذهبی شد و بی‌ثباتی گسترده‌ای را نشان داد، اما پایان آن بیانگر قدرت نیروهای مذهبی در تسلط بر اوضاع بود.

آخرین تقابل میان سه نیروی سیاسی حاضر در ایران پساانقلاب، میان نیروهای سیاسی جریان چپ و نیروهای مذهبی رخ داد. نکته قابل‌تأمل در این است که حزب توده در دوره حیات خود در جمهوری اسلامی، کوشیده بود خود را همسو با جریان مذهبی و ماهیت اسلامی انقلاب نشان دهد. در حالی که ایدئولوژی این جریان از اساس با اندیشه‌های سنتی مغایرت داشت. این تلاش برای همسویی تا جایی بود که «بخشی از بدنه حزب توده که به جناح خط امام حزب توده شهرت یافتند با این فرض که مبارزه جمهوری اسلامی با آمریکا به عنوان امپریالیسم در راستای اهداف آنها قرار دارد به حمایت [از نظام مستقر] پرداختند» (مرشدی‌زاد در مجتبی‌مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۱۲).

گذشت زمان اما نشان داد که اختلاف میان این دو جریان فراتر از آن است که با تلاش بخشی از حزب توده پنهان شود. در واقع بنظر می‌رسید حزب توده در تلاش بود تا با نزدیکی با جریان مذهبی، خود را مهیا حضور در حکومت کند. این جریان تصور می‌کرد با کنار رفتن جریان ملی‌خلایی رخ خواهد داد که تنها آنان می‌توانند آن را پر کنند. اوایل زمستان ۱۳۶۱، اما تقابل میان حزب توده و جریان مذهبی آغاز شد. هفتاد تن از نیروهای این حزب به اتهام جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی و برنامه‌ریزی برای براندازی جمهوری اسلامی بازداشت شدند. افسران بازداشتی اعدام شدند. ایدئولوگ‌ها و چهره‌های سیاسی همچون احسان طبری و نورالدین کیانوری بازداشت و روانه زندان شدند. همین اتفاق برای

فدائیان اکثریت نیز رخ داد و اینگونه بود که هر دو این احزاب در سال ۱۳۶۲ غیرقانونی شدند (کدی، ۱۳۹۰: ۳۸-۳۹).

آنچه گفته شد به خوبی بیانگر این است که در انقلاب اسلامی پایان مبارزه با انقلاب‌های غربی شباهت بیشتری دارد: چرا که در جریان این انقلاب نیز برخلاف انقلاب‌های شرقی، یکی از گروه‌های انقلابی بتدریج تفوق و برتری خود را بر دیگر گروه‌های سیاسی نشان داد.

ارزیابی تحلیل انقلاب اسلامی بر اساس الگوهای دوگانه شرقی و غربی

نظریه‌ها همچنان که در تحلیل پدیده‌ها و وقایع دستاوردهایی به همراه می‌آورند؛ کاستی‌هایی را نیز به همراه دارند. جدای از آنکه ممکن است برخی نظریه‌ها از تحلیل کارآمد و واقع‌بینانه یک پدیده عاجز باشند، در مواردی که موفقیت نسبی نیز در این مورد وجود دارد ممکن است که تحلیل پدیده‌ها از جامعیت لازم برخوردار نباشد. بر این اساس این مقاله تا به اکنون کوشید تا نشان دهد چگونه انقلاب اسلامی را می‌توان به الگوی غربی مدنظر هانتینگتون نزدیکتر دید. با همه این احوال، اگرچه الگوهای هانتینگتون چارچوبی برای درک بهتر انقلاب‌ها و از جمله انقلاب اسلامی فراهم می‌کند، اما بنظر می‌رسد همچون عموم نظریه‌ها در درک همه‌جانبه انقلاب اسلامی ضعف و قوت‌هایی را داراست. در ادامه تلاش خواهیم کرد تا به ارزیابی تحلیل انقلاب اسلامی از منظر این الگوی نظری پردازیم. در این راستا پس از بیان نقاط قوت این نظریه به نقاط ضعف آن خواهیم پرداخت.

نقطه قوت نظریه هانتینگتون

۱. رویکرد مقایسه‌ای در تحلیل انقلابها

یکی از ویژگی‌های مثبت نظریه هانتینگتون توجه‌ای است که وی به مقایسه میان انقلابها دارد. از این رو الگوهای دوگانه هانتینگتون سبب می‌شود تا ما به‌طور همزمان به شباهت‌ها و تفاوت‌های انقلابها توجه کنیم. اینکه انقلاب اسلامی به مثابه یک انقلاب اجتماعی و تاریخ‌ساز با دیگر انقلابهای اجتماعی جهان چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی را داراست. این امر به‌طور خاص از آن رو حائز اهمیت است که به ما کمک می‌کند تا به این امر توجه کنیم که آیا می‌توان در تحلیل انقلاب‌ها به شاخص‌های جهانشمول و یا حداقل یک نمونه آماری قابل تامل هم نزدیک شد یا خیر.

در این میان برای درک بهتر مسئله می‌توان به ویژگی شهری انقلاب اسلامی توجه داشت. امری که مختص انقلاب‌های غربی است و از قضا در انقلاب اسلامی وجود دارد. انقلاب اسلامی را اگرچه می‌توان به مثابه

انقلاب در تقابل با مدرنیزاسیون سریع شاه تحلیل کرد؛ اما این گروه‌های حاشیه نشین و روستایی نبودند که در این انقلاب نقش اساسی را ایفا کردند. بدنه اصلی انقلاب ۱۳۵۷ را طبقات سنتی و مدرن شهرنشین رقم زدند.

نکته قابل توجه اینکه رژیم شاه با توصیه غرب با انجام اصلاحات ارضی که انجام آن چیزی نزدیک به یک دهه به طول انجامید در پی آن بود که با دادن زمین به روستائیان شرایط انقلابی را در روستاها خاموش کند؛ اما انقلاب در جایی دیگر رقم خورد. این ویژگی انقلاب اسلامی به خوبی در چارچوب الگوهای دوگانه هانتینگتون نیز برجسته شده است. اگرچه هانتینگتون به جنبه‌های هویتی شهر توجه‌ای ندارد اما شهری بودن انقلاب نتایجی نیز با خود به همراه دارد. از جمله اینکه بیانگر آن است که مطالبات سیاسی و فرهنگی انقلاب اسلامی بیش از مطالبات اقتصادی برجسته بوده است. چرا که اصلاحات ارضی به دنبال برابری وضعیت اقتصادی روستاها با شهرها بوده است.

۲. تبیین نقش رژیم حاکم در تسریع انقلاب

از جمله موضوعاتی که پژوهشگران حوزه انقلاب به آن توجه کمتری نسبت به سایر متغیرها داشته‌اند؛ موضوع وضعیت «دولت‌ها و نظام‌های سیاسی حاکم» می‌باشد که هانتینگتون در این زمینه با نظریه خود تلاش می‌کند این نقض را برطرف کند. همان طور که در این مقاله به آن اشاره شد؛ نخستین گام در انقلاب‌های غربی سرنگون شدن رژیم قبلی است که آن بیش از هر چیز به علت ضعف و ناتوانی نهادها و نخبگان سیاسی حاکم اتفاق می‌افتد؛ در حالی که در نقطه مقابل در انقلاب‌های شرقی رژیم حاکم نوسازی می‌شود و دارای قدرت و مشروعیت بیشتری است و به سادگی فرو نمی‌پاشد. این نظریه این موضوع را به ما گوش زد می‌کند که در الگو انقلاب‌های غربی، با فروپاشی دولت قبل از انقلاب، در روند انقلاب تسریع مضاعفی به وجود می‌آید و بر خلاف الگو انقلاب شرقی، دولت به سادگی فرو می‌پاشد؛ همچنین این نظریه کمک شایانی به سنخ‌شناسی دولت‌های شکننده و در معرض فروپاشی می‌کند که این دولت‌ها با اجماع نخبگان و اپوزیسیون در معرض خطر انقلاب قرار می‌گیرند.

این تبیین سبب می‌شود تا بتوانیم درک درستی، از نقش یا وضعیت رژیم پهلوی در تسریع فرایند وقوع انقلاب اسلامی داشته باشیم. این پرسش مهمی است که ذهن بسیاری از پژوهشگران و حتی مردم عادی را به خود مشغول کرده است: چگونه چالش‌هایی که از دی ۱۳۵۷ با چاپ یک مقاله امام در روزنامه اطلاعات آغاز شد تنها در فاصله حدود ۱۳ ماه بعد به سرنگونی حکومت پهلوی منجر شد؟ الگوی هانتینگتون به ما نشان می‌دهد چگونه برخلاف روکش قدرتمند نظام پهلوی، ضعف و فروپاشی نهادهای حاکم در رژیم پهلوی؛ یکی از عوامل موثر در فرایند انقلاب

اسلامی ایران بود.

فروپاشی نظام سیاسی-اجتماعی حاکم در دوره پهلوی و قبل از به وقوع پیوستن انقلاب را می‌توان در برخی آثار مهم پژوهشی در باب دوره پهلوی مشاهده کرد. زونیس این فروپاشی را این چنین تبیین می‌کند: «سقوط از بلندای عظمت نظام پهلوی و عظمت طلبی شاه، سریع و تعیین کننده بود؛ هیچ کس بیش از شاه عامل سقوط خودش نبود و همچنین فعالیت‌های انجام داد که به تضعیف مشروعیت نظام پهلوی انجامید» (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۵۵)

نقاط ضعف نظریه هانتینگتون

۱. رویکرد شکلی در تحلیل انقلاب اسلامی

بنظر می‌رسد الگوهای دوگانه‌ای که هانتینگتون ترسیم می‌کند عملاً انقلابها را از نظر فرم و شکل رخداد از یکدیگر تفکیک می‌کند و به درون‌مایه و هویت انقلابها توجه‌ای ندارد. این در مورد انقلاب اسلامی دوچندان است که اساساً نمی‌توان آن را بدون هویتش ترسیم کرد. آنچه در اینجا به‌طور خاص و دقیق جای تاکید دارد اینکه، هانتینگتون از رهبری و ایدئولوژی انقلاب سخنی به میان نمی‌آورد. در حالی که ایدئولوژی نقشی بی‌بدلیل در تحقق انقلاب اسلامی داشته است. این ایدئولوژی دربردارنده نوعی فرهنگ سیاسی مقاومت است که در درون خود فرهنگ و سنن مردم و سمت‌گیری‌های آنان را در مقابل غیر نشان می‌دهد.

«این نوع فرهنگ‌های سیاسی مقاومت می‌تواند میان روابط عینی استثمار و سرکوب با اقدام سیاسی، یک تحرک مداخله جویانه تعیین کننده ایجاد نماید.» (فوران، ۱۳۸۰؛ ۳۱) از همین روست که جان‌فوران و گلدستون در مقام نقد نظریات سه نسل انقلاب و از جمله نسل دوم که به نظریات خشونت عمومی شهره شدند و هانتینگتون نیز در میان نظریه‌پردازان آن نسل جای داشت، سخن از نسل چهارم به میان آورد و در اثر معروف خویش با نام «مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران» در کنار عوامل عینی به‌طور خاص به نقش ایدئولوژی و سمت‌گیری‌های فرهنگی توجه کرد (گلدستون و فوران، ۱۳۸۵ و فوران، ۱۳۸۰)

در کنار ایدئولوژی در تحلیل انقلاب اسلامی نقش بی‌بدیل رهبری نیز بسیار حائز اهمیت است. به عبارتی بهتر، نمی‌توان از انقلاب اسلامی سخن به میان آورد و به تحلیل آن پرداخت بدون آنکه درباره رهبری امام خمینی سخنی به میان آورده نشود. جرج استمپل که در چهار سال پایانی عمر سلسله پهلوی در سفارت آمریکا در تهران بوده و بنابراین وقایع انقلاب اسلامی را از نزدیک مشاهده کرده است از امام خمینی به عنوان «مظهر انقلاب اسلامی» یاد می‌کند (استمپل، ۱۳۷۷: ۷۳). چارلز کورزمن درباره جایگاه استفاده از لقب «امام» برای بنیانگذار جمهوری اسلامی اینگونه به

تحلیل می‌پردازد: «پروان آیت‌الله خمینی او را نه فقط حاکم بر حق ایران بلکه جانشین و نایب آخرین امام از امامان معصوم می‌دانستند. برخی از ایرانی‌ها تصویری ورای این داشتند و آیت‌الله خمینی را صاحب قدرت فرابشری قلمداد می‌کردند.» (کورزمن، ۱۴۰۰؛ ۱۱۵). با توجه به آنچه گفته شد این نکته پنهانی نیست که ابعاد قدرتمند رهبری و ایدئولوژی در انقلاب اسلامی نادیده مانده است.

۲. عدم توان برجسته‌سازی جنبه‌های استثنایی انقلاب اسلامی

همان‌طور که گفته شد ساموئل هانتینگتون از جمله نظریه‌پردازان نسل دوم انقلاب است. نظریه‌پردازان این نسل عموماً نظریات خود را در چارچوب مفهوم مدرنیزاسیون مورد تحلیل قرار دادند. به عبارتی دیگر آنها انقلاب‌ها را در واکنش به فرایند مدرن‌سازی که باعث چالش در جامعه می‌شود مورد واکاوی قرار می‌دهند. با همه این احوال اینکه در جریان تقابل با این مدرن‌سازی مذهب و نیروهای مذهبی به عنوان یک جریان سنتی بتوانند نقش عمده را در تاسیس نظام سیاسی پساانقلابی در یک کشور برعهده گیرند، موضوعی است که هیچ نظریه‌ای به آن توجه نداشته است. به عبارتی بهتر انقلاب اسلامی (با تاکید بر ماهیت اسلامی آن) را نمی‌توان بر اساس نظریات عمده سیاسی تحلیل کرد.

کورزمن تا آنجا پیش می‌رود که معتقد است انقلاب اسلامی را باید بر اساس یک رویکرد ضدتبیین تحلیل کرد. او معتقد است کار علوم اجتماعی تبیین وقایع بعد از وقوع آنهاست و «تبیین، یعنی امکان پیش بینی پس‌نگرانه...» با این حال او معتقد است «انقلاب‌ها هرچه عظیم‌تر بوده‌اند یافتن و ساختن تبیین مناسب برای آن‌ها نسل‌ها طول کشیده است. می‌شود گفت همین هم یکی از ملاک‌های عظمت‌شان است.» او در مواجهه با چنین شرایطی معتقد است باید برای تحلیل یک انقلاب عظیم از «ضد تبیین» به جای «تبیین» بهره جست. او «ضد تبیین» را تلاشی برای فهم متفاوت تجربه انقلاب می‌داند (کورزمن، ۱۴۰۰؛ ۲۳-۲۴).

هانتینگتون تنها نظریه‌پرداز نیست که نظریات او نمی‌تواند تمام وجوه انقلاب اسلامی را تحلیل کند. در میان نظریه‌پردازان نسل سوم انقلاب که رویکرد ساختاری به انقلاب دارند، تدا اسکاچپول نیز با ماهیت استثنایی انقلاب ایران مواجه شد و استثنایی بودن انقلاب اسلامی را پذیرفت. او که تاکید داشت انقلاب‌ها ایجاد نمی‌شوند بلکه رخ می‌دهند، با مطالعه انقلاب فرانسه، چین و روسیه نقش ایدئولوژی و رهبری در انقلاب‌ها را در انقلاب‌های اجتماعی بسیار کم‌رنگ یافت (اسکاچ پل، ۱۳۸۹). با همه این احوال کتاب او در تحلیل این سه انقلاب با عنوان «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی» در همان سال چاپ (۱۹۷۹) با چالش مهمی روبرو شد. او ضمن پذیرش این نکته که وقوع انقلاب اسلامی باعث به چالش

کشیدن نظریات او شده است تاکید می‌کند: «... اگر تنها یک انقلاب در طول تاریخ وجود داشته باشد که به گونه‌ای آگاهانه بوسیله یک جنبش اجتماعی توده‌ای با هدف سرنگونی نظام قدیمی «ایجاد» شده باشد، بی‌شک آن انقلاب، انقلاب ایرانیان علیه شاه بود.» (اسکاچپول، ۱۳۸۲، ۱۲۲). در این راستا بنظر می‌رسد نظریات هانتینگتون نیز همچون اسکاچپول اگرچه چارچوبی را ترسیم می‌کند که می‌توان بر اساس آن انقلاب اسلامی به شکل تقریبی در یکی از دو گانه‌های او ترسیم کرد. اما این دو گانه نمی‌تواند ماهیت متفاوت انقلاب اسلامی و برجستگی و خاص بودگی آن را به تصویر بکشد.

نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد تا بر اساس چهار مولفه استخراج شده از الگوی نظری انقلاب‌های شرقی و غربی ساموئل هانتینگتون به کالبدشکافی انقلاب اسلامی پردازیم. همان‌طور که در بخش اصلی مقاله مورد تاکید قرار گرفت بر اساس هر چهار مولفه ۱- ماهیت رژیم پیشین که در ایران یک حکومت مطلقه بود، ۲- تاریخ دقیق پیروزی انقلاب که بدرستی در ایران به نام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شناخته می‌شود، ۳- جغرافیای مبارزات انقلابی که عموماً شهرهای بزرگ و به‌طور خاص تهران را در برمی‌گرفت و ۴- تنش‌های شرایط پساانقلابی که با کنار رفتن نیروهای ملی‌گرا و میانه‌رو و به‌قدرت رسیدن نیروهای اسلامی به پایان رسید، می‌توان مدعی شد که انقلاب اسلامی از انقلاب‌های شرقی فاصله زیادی دارد و به الگوی غربی انقلاب نزدیک‌تر است.

این مسئله شاهدهی دیگری بر اهمیت کم مبارزات چریکی و جریان‌های چپ‌گرا و یا مائویستی در انقلاب اسلامی است. اگرچه انقلاب اکتبر روسیه خود به انقلاب‌های غربی شباهت بیشتری داشت، اما در دو دهه پایانی رژیم پهلوی و سال‌های ابتدایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیروهای اپوزیسیون چپ با الگوگیری از آنچه در کشورهای چون کوبا یا چین به وقوع پیوست، به دنبال انجام تحولات انقلابی در ایران بودند. بر همین اساس در سال‌های پس از انقلاب نیز آنان بسیار می‌کوشیدند تا انقلاب اسلامی را بر اساس مدل‌های مارکسیستی و چپ تحلیل کنند. مدل هانتینگتون به ما نشان می‌دهد چرا وقایعی چون حادثه سیاهکل (۱۳۴۹) و یا واقعه ۶ بهمن آمل (۱۳۶۰) نمی‌توانست برای جریان‌های چپی چون فدائیان خلق و یا اتحادیه کمونیست‌ها دستاوردی داشته باشد. کاربست گسترده‌تر این الگوی نظری حتی می‌تواند نشان دهد که برخی تحلیل‌ها در برجسته کردن نقش سازمان‌دهی مجاهدین خلق در پیروزی انقلاب اسلامی (به عنوان یکی از سه بال سازمان، ایدئولوژی و رهبری) نیز کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

با همه این احوال در بخش پایانی این مقاله ضمن برجسته نمودن برخی

ویژگی‌های الگوهای هانتینگتون در تحلیل انقلاب اسلامی بر این مسئله نیز تاکید کردیم که نظریه هانتینگتون در تحلیل انقلاب اسلامی کاستی‌هایی نیز دارد. به طور خاص این نظریه نمی‌توان درون‌مایه‌های یک انقلاب را مورد واکاوی قرار دهد و عملاً در فرم‌ها باقی مانده است. در کنار آن این نظریه نمی‌تواند نقاط استثنائی و وجه افتراق انقلاب اسلامی و دیگر انقلاب‌ها را که در نقش‌آفرینی مذهب خود را نشان می‌دهد برجسته نماید.

منابع

- احمدی، حسین (۱۳۹۷)، تاریخ تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ایران. جلد چهارم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- استمیل، جان. دی (۱۳۷۷)، درون انقلاب ایران، ترجمه: منوچهر شجاعی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا
- اسکاچپل، تدا (۱۳۸۹)، دولتها و انقلابهای اجتماعی، ترجمه: سیدمجید روئین‌تن، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۲)، دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران، ترجمه: محمد تقی دلفروز، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره نوزدهم، صص ۱۱۹-۱۴۱
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، تاریخ ایران مدرن، محمد ابراهیم فتاحی فتاحی، چاپ چهارم، تهران: نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲)، ایران بین دو انقلاب، احمد گل محمدی؛ محمد ابراهیم فتاحی، چاپ بیست و یکم، تهران: نی.
- باینسدر، داریوش (۱۳۹۹)، شاه، انقلاب اسلامی و ایالات متحده، محمد آقاجری، تهران: پارسه.
- بریتون، کرین (۱۳۸۲)، کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب، محسن ثلاثی، تهران: انتشارات تمدن علمی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیپلاسیه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی ایران، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳)، زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.
- بیات، آصف (۲۰۱۰)، زندگی همچون سیاست: چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند، فاطمه صادقی، انتشارات دانشگاه آمستردام.
- خرمشاد، محمد باقر (۱۳۸۵)، اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران، تهران: باز.
- دلاوری، ابوالفضل؛ کاظمی، عباس؛ نازاریان، محمد وهاب (۱۳۹۹)، زندگی روزمره و منازعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی؛ از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا

- ۳۰ خرداد ۱۳۶۰. پژوهشنامه علوم سیاسی. شماره ۴، صص ۹۷-۱۴۲.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰)؛ شکست شاهانه (روانشناسی شخصیت شاه)، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، نشر طرح نو.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۷)، اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی، تهران: گانسی.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۸)، صد روز آخر، تهران: نشر علم.
- عالیخانی، علینقی (۱۳۸۱)، خاطرات علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد ۱۳۴۱-۱۳۴۸: در مصاحبه با غلامرضا افخمی، تهران: نشر آبی.
- فوران، جان (۱۳۹۲)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، احمد تدین، چاپ چهاردهم، تهران: رسا.
- فوزی، یحیی (۱۳۹۲)، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، جلد اول، چاپ سوم، تهران: چاپ و نشر عروج.
- قانعی فرد، عرفان (۱۳۹۰)، در دامگه حادثه: بررسی عوامل سقوط و فروپاشی حکومت شاهنشاهی، شرکت کتاب.
- کامروا، مهران (۱۳۹۸)، انقلاب ایران: ریشه‌های ناآرامی و شورش، مصطفی مهراین، تهران: انتشارات کرگدن.
- کاپوانی راد، مراد؛ عزیزی کاوه، علی (۱۳۹۰)، نقش هویت مکانی در بروز کنش سیاسی مطالعه موردی: میدان و خیابان انقلاب شهر تهران. نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، جلد ۱۷، شماره ۲۰، صص ۱۶۸-۱۵۱.
- کدی، نیکی (۱۳۹۰)، ریشه‌های انقلاب ایران، عبدالرحیم گواهی، چاپ دوم، تهران: نشر علم.
- کدی، نیکی (۱۳۹۰)، نتایج انقلاب ایران، مهدی حقیقت‌خواه، چاپ چهارم، تهران: انتشارات ققنوس.
- کورزمن، چارلز (۱۴۰۰)، ناگهان انقلاب، ترجمه: رامین کریمیان، چاپ سوم، تهران، نشر نی.
- گرور، خوان (۱۴۰۰)، دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی (روابط ایالات متحده و ایران در آستانه انقلاب)، غلامرضا علی بابایی، تهران: پارسه.
- گلدستون، جک؛ فوران، جان (۱۳۹۳)، گونه‌شناسی نظریه‌های انقلاب، گردآوری و ترجمه خرم بقایی و هومن نیری، انتشارات رخ داد نو.
- لیزن، خوان؛ شهابی، هوشنگ (۱۳۹۳)، نظام‌های سلطانی، منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.
- مارش، دیوید، استوکر، جری (۱۳۸۴)، روش و نظریه در علوم سیاسی، امیرمحمد حاجی یوسفی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، تهران: انتشارات روزنه.
- مک دانیل، تیم (۱۳۸۹)، خودکامگی نوسازی و انقلاب در روسیه و ایران،

- پرویز دلیرپور، تهران: سبزان.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲)، کتاب سامان سیاسی در جوامع دستخوش سیاسی، محسن ثلاثی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علم.